

جلسه چهل و سوم تفسیر سوره مبارکه نور

آیت الله بروجردی؛ پاسدار زبان پارسی

یکی از اتفاقاتی که در تقریباً صد سال پیش افتاد، حالا هشتاد نود سال پیش، هم در ترکیه و آذربایجان و این‌ها، هم در ایران که من به جد توصیه می‌کنم (مطالعه کنید)، این بود که خط ترکها عوض شد. آتاتورک آمد و در یک توطئه‌ی انگلیسی‌ها خطشان عوض شد. خطشان که عوض شد از تمام تراش فارسی و عربی این‌ها محروم شدند. اگر می‌بینید نسل جدید ترکیه و آذربایجان اینقدر پی‌بند و بار هستند، یک دلیلش این است که این‌ها خطشان عوض شد. دیگر نمی‌توانند قرآن بخوانند. حتی شعرهای مثنوی را نمی‌توانند بخوانند. من مشرف شده بودم استانبول یک موقعی، بعد آنجا از ما می‌خواستند که این در و دیوار را، اشعار فارسی بود، می‌خواستند که این در و دیوار را ما بخوانیم برایشان. خودشان نمی‌توانستند بخوانند. طی چند نسل به دلیل اینکه زبانشان عوض شد، خطشان عوض شد.

رضاخان از روی دست آتاتورک همین کار را می‌خواست بکند ولی با یک توطئه‌ی شدید انگلیسی دیگر. این‌ها و یک سری روشنفکرهای نام‌آشنا هم در این زمینه آمدند در میدان. یک مرجع تقلید دلاور اینجا ظهور پیدا کرد به نام حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی. آقای بروجردی عمامه زمین کوبید و گفت که تا من زنده‌ام اجازه نمی‌دهم رسم‌الخط فارسی عوض بشود. این را یک ادیب نگفت، یک مرجع تقلید نگفت که دیگر امثال رضاخان این‌ها مجبور شدند کوتاه بیایند. امروزه اگر ما قرآن را باز می‌کنیم، می‌توانیم بخوانیم و حتی سعدی و حافظ را می‌توانیم بخوانیم، صدقه سری امثال حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی است. به این دقت بکنید و این تراش این‌جوری که برای ما مانده، شما بروید ترکیه می‌فهمید، بروید آذربایجان می‌فهمید که می‌بینید که چرا آذربایجان بعضی‌ها می‌گویند چرا یک کشور شیعی اینقدر پی‌بند و بار و اینقدر، نه پی‌دین، ضد دین است.

شما آذربایجان شوروی می‌دانید که با حجاب دانشگاه کسی حق ندارد برود. نه اینکه سکولار است، سکولار نیست. ضد دین است کاملاً. برای همین است که این مقدار در حقیقت کمک به جریان صهیونیست می‌کند، این‌ها را گاهی اوقات می‌روید می‌بینید ریشه‌های فرهنگی این مدلی دارد. یا ترکیه، وقتی شما نتوانی قرآن بخوانی، نتوانی مفاتیح بخوانی، مثل این میماند که طرف برود انگلیسی را یاد بگیرد، آن زبان را باید یاد بگیرد. نتوانی این‌ها را بخوانی، نتوانی مثنوی بخوانی، حافظ بخوانی، سعدی بخوانی، کلاً از تراش خودت جدا می‌شوی. دیگر از میراث خودت به لحاظ فرهنگی جدا می‌شوی. حالا من اینجا به همین بهانه خواندن سعدی را می‌خواستم عرض کنم که یکی از چیزهایی که واقعاً باید در دستور کار مطالعات قرار بگیرد، غیر قرآن و این چیزها، از همین تراش ادبی ما است که به شدت پُر از حکمت است، پُر از حکمت. یک نمونه‌اش را من عرض می‌کنم برایتان. بوستان سعدی چهارهزار بیت است در ده فصل. فصل اولش است در عدل و تدبیر و رای. به دلیل اینکه خود جناب سعدی بورسیه‌ی مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بوده است، خودش هم می‌گوید. می‌گوید: «مرا در نظامیه ادرار بود.» ادرار یعنی آن بورسیه بود. بورسیه‌ی آنجا بود و آنجا بالاخره خواجه نظام‌الملک و کسانی که دستشان تو حاکمیت بود، این در حقیقت حکومت‌داری یاد گرفته بود آنجا.

این ده فصل، فصل اول که در عدل و تدبیر و رای است هزار بیت است. هزار بیت اول در عدل و تدبیر و رای است. من به مسئولین می‌گفتم که شما دو تا چیز باید بخوانید: یک، نامه‌ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر، نامه‌ی پنجاه و سه، دو این هزار بیت را بخوانید. به قدری به جزئیات (شرح داده است) با طبقات مختلف چه‌جوری برخورد کنید، با دشمن چه‌جوری برخورد بکنید و همه این‌ها را به زبان شعر درآورده است. متأسفانه فارسی را ما در حقیقت به فنا داریم می‌دهیم و اصلاً تقریباً کسی بوستان و گلستان و غزلیات حافظ و داستان‌های مثنوی و این‌ها را نمی‌خواند. صحیفه‌ی سجاده، این‌ها را نمی‌خواند. نهج‌البلاغه هم نمی‌خواند. قرآن هم نمی‌خواند. آن موقع خب همین است. خب همه این فکر و فرهنگ ما در همین‌هاست. خب وقتی طرف نمی‌خواند، بعد می‌رود... می‌بینید که دشمن از یک به تعبیر حضرت آقا از یک جومونگ نداشتش برمی‌دارد یک فیلم‌هایی درست می‌کند، در حلق ما فرو می‌کند، آن موقع می‌بینید که این طرف، جوان ما اصلاً اهل اینکه بنشینند شعر بخواند، این‌ها را بخواند این‌ها نیست. بعدش هم می‌گوید وقت ندارم. پی‌خود کردی وقت نداری. چطور من وقت دارم؟ تو وقت نداری؟ تو کی هستی که وقت نداری؟ بعد می‌بینی ساعت‌ها تو صفحات مجازی همین‌جوری رهاس. یعنی مشغول کاری هم نیست. دارد می‌بیند دیگر، ساعت‌ها، دو ساعت، سه ساعت در همین صفحات مجازی است، این خوب استفاده نکردن همین دو سه ساعت همان مقداری است که بهجت از عمر انسان است و چقدر لطیف می‌کند انسان را اشعار. یعنی چون به نظم درآمده است، این قلب و روح انسان را به نظم می‌آورد خودش. یعنی همان معنا و مفهوم را به نظم در حقیقت می‌گوید و یکی از چیزهایی است که لازم است.

حالا هم ذکر خیری کردیم از آقای بروجردی که واقعاً الان ما حافظ، سعدی هم که می‌خوانیم صدقه سری آقای بروجردی و این هاست. اگر نمی‌دانستید بدانید. قرآن و این‌ها هم که می‌خوانیم صدقه سری امثال آقای بروجردی است. وگرنه باید یک زبانی می‌رفتیم یاد می‌گرفتیم و اگر این اتفاق نمی‌افتاد، انقلاب اسلامی نبود. شک نکنید. چون که شما وقتی از میراث جدا می‌شوید، این جوری می‌شود. الان نسل ترکیه‌ای‌ها قدم به قدم، نسلی پس از نسلی می‌روند این‌ها. در آذربایجان شوروی هم همین‌جوری است. یکی از دلایلش تغییر در خط فارسی است. شادی روح مرحوم آیت‌الله بروجردی صلوات بفرستید.

ادامه تفسیر سوره مبارکه نور

صفحه‌ی سیصد و پنجاه و چهار را بیاورید. «بسم الله الرحمن الرحيم. فِي بُيُوتٍ أَذْنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ* لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» وَاللَّهُ يَزِرُّ مَن يَشَاءُ بَعِيرٍ حِسَابٍ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ يَّاقِعَةٍ يَّحْسِبُهَا الظَّالِمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيْنَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

عرض کردیم این نوری که نورالانوار است و بقیه چیزها انوار هستند، این نور، نور قرآن می‌تواند باشد، چون که آمده است در خود قرآن یکی از اوصاف قرآن را نور است دیگر. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُم نُورًا» ما نور در حقیقت نازل کردیم. ائمه هم در همین به عنوان انسان کاملی که خود قرآن در معیت این‌ها هست، در حقیقت «أَنْزَلَ مَعَهُ» است. چون بارها آیاتش را دیدیم. در حقیقت انسان کامل، قرآن در معیت انسان کامل است. نه انسان کامل در معیت قرآن. یعنی خود انسان کامل کسی است که قرآن در معیت اوست. از وجود او در حقیقت تراوش می‌کند. تراوشات وجود او است. این را بارها عرض کردیم. به جهت کلامی و عقیدتی به این معنا نیست که یک کسی به نام جبرئیل آمده است قرآن را برای پیغمبر آورده است. اگر این را قبول نکنید، معنی‌اش می‌شود چی؟ معنی این می‌شود که جبرئیل از پیغمبر بالاتر است. چون که این‌ها که یعنی وحی دلیوری نیستند که مثلاً یک بسته‌ی پستی را می‌دهد به این و می‌رود. این جوری که نیست. او حقیقت آن قرآن را دارد منتقل می‌کند به پیغمبر. این که آن موقع شأن و جایگاه انسان کامل آنیست که در حقیقت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» آدم دارد اسماء را تعلیم گرفته است از خدا و به ملائکه تعلیم می‌دهد و آن‌ها مسجود ملک هستند. این اقتضائش، جمع‌بندیش این جوری در می‌آید که ملائکه شبیه قوای پیغمبر عمل می‌کنند. مثل قوای خودتان. مثلاً الان قوه‌ی تخیل شما همین‌جوری عمل می‌کند. یک مفهومی را از خودتان می‌گیرد و تبدیل می‌کند به شکل، باز دوباره تحویل خودتان می‌دهد. از یک مرتبه‌ای می‌گیرد و یک مرتبه‌ی دیگر (میدهد). اینجا شما احتیاج دارید به یک قوه به نام قوه‌ی خیال. الان کسانی که هنرمندند و کسانی که شاعرند، معماران و این‌ها یعنی کلاً هنرمندی، شما بهشان مفهوم می‌دهید. یعنی می‌گویید که من می‌خواهم که یک خانه‌ای باشد که مرکزیت خانواده این جوری باشد، این جوری باشد، آن جوری باشد، یک چیزهایی می‌گویید. یا مثلاً به یک مهندس معمار می‌گویید که من می‌خواهم یک مدرسه‌ی طلبگی داشته باشم، این مقدار حجره داشته باشد، این مقدار فلان، همه این‌ها، شروع می‌کند این مفهوم را تبدیل می‌کند به یک صورت. بعد این را تحویل می‌دهد. این شبیه قوه‌ی خیال دارد عمل می‌کند. به این می‌گویند قوه‌ی خیال.

بعضی‌ها می‌گویند که ملک بالاتر است یا انسان کامل بالاتر است؟ قطعاً انسان کامل بالاتر از ملک است و اصلاً مسجود ملک است. جمیعش به این است که قوای انسان کامل است. همه عالم قوای انسان کامل است و لذا از یک جا می‌دهد، از یک جای دیگر تحویل می‌گیرد. مثل کاری که قوه‌ی خود شما انجام می‌دهد. کاری که قوه‌ی آن انجام می‌دهد، از خودتان تحویل می‌گیرید، به خودتان تحویل می‌دهید. منتها از شما یک چیزی تحویل می‌گیرد، به خودتان یک چیز دیگر تحویل می‌دهد. اینجا است که در حقیقت قرآن «أَنْزَلَ مَعَهُ» قرآن در معیت پیغمبر است. نه پیغمبر در معیت قرآن. یعنی محور خود پیغمبر است و قرآن جزو منشآت او است. منشآت او به این معنا نیست که مثلاً یک چیزی به ذهنش رسیده است. اینی که یک بنده خدایی کتاب نوشت «بسط تجربه‌ی نبوی» ندانسته و نجویده بحث را یک کاری کرد انگار مثلاً فرض بفرمایید که به ذهنش رسید مثلاً پیغمبر یک همچین چیزی. این بله، تا یک حدی برای همه هست این تجربه. این تجربه مراتب خیلی پایینش برای هر کسی می‌تواند باشد. یک سری الهامات و وحی‌هایی به او می‌شود که ما عرض کردیم چه وحی ملکی یا وحی شیطانی به آدم می‌شود. قرآن هم این را صحنه گذاشته که: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيْسَ بِشَيْءٍ إِلَّا يَخْرُجُ فِي الْوُجُوهِ لِيُخْرِجَهُمْ لِيُجَدِّلُوهُمْ». یک موقع انسان مورد وحی قرار می‌گیرد از طرف شیطان. یک مقداری تناسیب یک جوری شده، وحی را می‌گیرد. شیطان بر او وحی می‌کند و آن موقع بهش یک معنایی وحی می‌شود، اگر اهل قلم باشد، شروع می‌کند به قلم کردن این‌ها. می‌نویسند. حالا علوم اجتماعی می‌شود، بحث سیاسی می‌شود، هر چیز دیگری می‌شود. یک متن ادبی می‌شود. هر چیزی می‌تواند باشد. این محصول وحی است و وحی که شیطان به او کرده است.

می‌تواند ملک وحی بکند به طرف که در حقیقت این در شرایطی قرار می‌گیرد که موجب تنظیم می‌شود ملک به او وحی می‌کند. وقتی وحی کرد، باز می‌بیند شروع می‌کند به نوشتن آن موقع «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ وَيَأْتِيَنَّ رَبَّهُ» وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا». به از بی ارزش آن موقع فقط بی ارزش می‌آید بیرون می‌آید. حالا چه می‌شود که مورد وحی قرار می‌گیریم؟ می‌رویم

جلوتر بهتان می‌گویم. این هم که دارید می‌گویید «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» من دارم می‌شنوم. من دارم شعور عالم را می‌بینم. من دارم می‌شنوم که منادی دارد ندا می‌دهد به ایمان «أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» من دارم می‌شنوم و ایمان می‌آوردم. دل تثبیت شده‌ای طرف پیدا کرده به واسطه‌ی این وحی‌هایی که بهش انجام شده است و اصلاً در معرض وحی‌های شیطانی بعضی وقت‌ها اگر خیلی مدل‌های پیشرفته باشد، اصلاً قرار نمی‌گیرد. این همان چیزی است که ما تحت عنوان عباد مخلص ازش یاد کردیم. سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف هم آن کسانی که بودند آنجا، مفصل آن بحث را توضیحش را عرض کردیم که یادتان است؟ نبودید؟ سوره‌ی یوسف بیاوید.

زیبایی های سوره مبارکه یوسف

سوره‌ی یوسف پُر از زیبایی حضرت یوسف است و این که حالا می‌گیرید داده‌اند شکل حضرت یوسف زیبا بوده است، اصلاً قرآن این را نمی‌گوید. نه اینکه نبوده، بوده است. در روایت هم هست ولی اصلاً چیز مهمی نیست. واقعاً چیز مهمی نیست. برای خدا چیز مهمی نیست. حالا مگر چقدر یک نفر می‌تواند خوشگل باشد؟ تهنش می‌شوی مثل من دیگر. اعتماد به سقف. نه واقعاً. کلاً چقدر مگر می‌شود خوشگل بشود تو این دنیا؟ یک حدی دارد دیگر زیبایی. ببینید در آن جایی که بحث‌های منشوری سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، آیه‌ی بیست و چهار، صفحه‌ی ۲۳۸، می‌گوید «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ» همتی کرد زلیخا به یوسف و یوسف به زلیخا همت می‌کرد اگر برهان رب نرسیده بود. برهان رب یعنی همه این شهودهایی که شخص می‌کند. تلنگرهایی که شخص می‌خورد. یکپویی جلویش را می‌گیرند. یکپویی یک چیزی می‌افتد در قلبش و اساساً یک کاری می‌کنند که به آن سمت اصلاً حرکت نمی‌کند. حالا من این را یک مقدار توضیحش را تو همان آیه که مدنظرم است عرض می‌کنم. بعد می‌گوید حالا این‌هایی که مثلاً این جوری روایات ذیلش است، روایات بی‌خودی است این‌ها. که مثلاً حضرت یوسف هم گفت خب الحمدلله آمد شروع بکند و از آن‌ور در زاویه‌ی آن اتاق مثلاً حضرت یعقوب را دید که گفت یوسف بابا این کار را نکنی‌ها. حضرت یعقوب را نگاه کرد و این کار را نکرد.

این رویت برهان، این برهانی است که روایت می‌شود. نه، برهان آورد مثلاً بنشینند مثلاً با خودش یک دلیل عقلی بیاورد. نه، این‌ها همان شهودهایی است که شخص می‌کند و خیلی وقت‌ها ما‌ها را اساساً به دلایلی نمی‌گذارند کسی که خودش خیلی این نکته برایش مهم است که خط قرمزهای خدا را مراعات بکند، این برایش مهم است. وقتی که برایش مهم است، خدا چه کارهایی با او می‌کند که هم یک موقعی خط قرمزهایی برای او مطرح بشود، اساساً از دل و فکر و چشم همه خط قرمزها را برمی‌دارد، می‌برد. یعنی یک شهودی دست می‌دهد و اساساً بی‌اعتنا از کنار آن رد می‌شود. ببینید ما تنها نیستیم. ما بی‌کس نیستیم. این نکته‌ی مهمی است. ما امام زمان داریم. ما امام حسین داریم. من یک موقعی از قول آقای جاودان گفتم خدمتان که آقای جاودان گفتند آقای حق‌شناس یک موقعی چشم برزخیشان در همین خیابان مولوی باز شد. دیدند شیطان چه می‌کند با این. در همان زمان شاه و بی‌بندوباری‌های آن موقع. بعد می‌گفتند یک جوانی را دیدم. نگاهش که افتاد به چیزی، یکپویی گفت «یا حسین». سرش را انداخت پایین. می‌گفت یک گلوله مثل توپ مثلاً چیز شد، رها شد از این، خورد به یک عالمه از شیاطین و درب و داغان کرد. ببینید این که بعضی‌ها خودشان را بی‌دفاع احساس می‌کنند که در مقابل جریان شیاطین درون... حمام جنیان (۲۱:۳۰؟) که خود سوره‌ی جن گفته است «وَوَآنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ» ما یکسریمان خوبیم، یکسریمان بد. یک سری جن بد ما داریم الان. خوب هستند این‌ها. این‌ها هستند، وسوسه می‌کنند آدم را، به خصوص در معرض این وسوس کسی قرار بگیرد جدی، حمله می‌کنند. قرآن دارد «نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» می‌ایند دو طرف قرار می‌گیرند و هی دوره اش می‌کنند به عبارتی.

ولی این را داریم که «إِذَا مَسَّهُمْ ظَنَفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» جریان شیاطین در مؤمن این جوری می‌شود، نباید یکپو مثل اینکه برق بگیردش، «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» یکپو چشمش باز می‌شود. یعنی برای او نقش مثبت هم بازی می‌کنند شیاطین. ولی بدانید دور و بر ما پُر از شیاطین انس و جن و همه این چیزها است و همه هم دارند وحی می‌کنند. گفتم مثل اینکه تو اینجا پُر از موج و نت و فلان و همه چیز است. هر چی دلت بخواهد هست. منتها بستگی دارد کدام موجد دارد چه جوری می‌گیرد و همه این‌ها و شما متناسب با کدام فرکانس شده‌ای؟ وگرنه اینقدر پارازیت می‌اندازند همین ملائکه روی موج شیاطین اینقدر پارازیت می‌اندازند که اصلاً شنیده نمی‌شود. البته آن دارد یک چیزهایی می‌گوید‌ها، شنیده نمی‌شود. بعدش هم یواش یواش یک جوری می‌شود که خرخر می‌کند و بعدش هم اصلاً طرف موجش عوض می‌شود کلاً اصلاً نمی‌شنود. این منطقه که نمی‌شنود، می‌شود منطقه‌ی مخلصین. ببینید برای همین است گفته «كَذَٰلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (نمی‌گوید: «لِنُصْرِفَهُ عَنْ سُوءٍ وَالْفَحْشَاءِ» این آیه را جدا کردید؟ نه، اصلاً سوء و فحشا دیگر به منطقه‌ی او نمی‌رسد. مثل اینکه یک ماهواره را بخواهی با با ضد هوایی بزنی. اصلاً نمی‌نشین. کسی پشت ضد هوایی که بزند. چون می‌داند که این به آن نمی‌رسد. به این می‌گویند آن مقامی که طرف مقام امن رسیده است. تا قبلش هی درگیر است دیگر. درگیر با این شبهه و شبهه و این‌ها. یواش یواش اصلاً شبهه بهش اثر نمی‌کند. حالا شما هر چی می‌خواهی بگو. «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهٖ» این انقدر سینه‌گشادی پیدا کرده است برای اسلام، همین جوری دارد وحی الهی در سینه می‌آید و می‌رود. شما می‌گویید نه این جوری، این جوری است. آن‌ها فلان می‌گویند. کافی است بفهمد این راه خداست. دیگر بی‌مقاومت، بی‌نق و ناله. کافی است بگویند

این مسیر را خدا نیست یا بگویند این را امام زمان نمی‌پسندد. امام زمان نمی‌پسندد. خب معلوم است او هم نمی‌پسندد. حالا هر قدر پول (باشد).

یعنی یواش یواش این وساوس مالی این‌جوری که آقا بیا اینقدر میلیارد بگیر که فلان کار خلاف را بکن. اصلاً می‌گویند برای چه اینقدر میلیارد بگیریم که فلان کار خلاف بکنیم؟ یعنی این چیزی که گواهی رشد آدم است، اگر به این نقطه برسد، رشد پیدا کرده است. ببینید سوره‌ی حجرات، من دارم کد می‌دهم، بعد این کدها را بروید مراجعه کنید که چون بحث آن نیست عرض نمی‌کنم و نمی‌بینیم. و آن این است که دارند که حالا که «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ إِلَّا يُمْنُ وَرَبِّيَنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» یعنی ایمان محبوب می‌شود، آن طرف مکروه می‌شود. اصلاً طرف حال نمی‌کند با همچنین چیزی. خب بعد می‌گویند که «أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ شَدُّوا» رشد یعنی این. یعنی طرف وگرنه بچه است. به عبارتی هنوز تو عالم معنا بچه است. این کسی که در حقیقت یک چیزی مثلاً فرض کنید که یک خانه‌ی آن‌چنانی می‌بیند، بعد خوشش می‌آید این را داشته باشد، این بچه است. خب یعنی هنوز به رشد نرسیده است که مثلاً هنوز می‌گویند (فلانی) اینقدر پول دارد مثلاً. اینقدر پول دارد مثلاً این‌جوری (متعجب و پرحسرت) می‌شود. هنوز بچه است. آقا پولدار است، خب دارد. مثل اینکه است که بگویند اینقدر پهن دارد. ماشینش، فلان طور است، خب دارد دیگر. یعنی... یعنی احساس نمی‌کند که وای چه عشقی دارد می‌کند. اما مثلاً بگویند که اینقدر با خدا مانوس است. آخ آخ کاش من اینقدر با خدا مانوس بودم. این‌جوری می‌شود. یعنی اگر غبطه و حسرت هم در کارش است، به خاطر همین چیزها است. وگرنه اصلاً غبطه نمی‌خورد به این چیزها (امور دنیا). لذا می‌گویند: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» این‌جوری که شد، شد عباد مخلص. عباد مخلص آن‌هایی هستند که اصلاً شیطان نمی‌نشیند بزند. شیطان همچنین کارهایی نمی‌کند با این‌ها. نه اینکه این‌ها کثیف نمی‌شوند. نه، کثیف می‌شوند. این مال زندگی دنیاست. کسی که همین الان هم در تهران راه برود، موهایش چرب می‌شود. آدم تمیزی هم که باشد موهایش چرب می‌شود. برای همین است در مورد پیغمبر در روایات هم است که من گاهی اوقات دلم ابری می‌شود. دلم می‌گیرد، حالت ابری می‌شود و استغفار می‌کنم. مال همین حالت است. نه اینکه خودشان را در معرض یک سری گناه می‌دانند یا این‌ها یا گناهکارند، نعوذ بالله، این‌ها به خاطر این‌ها نیست.

معنای مفرد رفع

این نور قرآن و اهل بیت که در آنجا نورانیتشان واحد است با هم‌دیگر، عرض کردیم این می‌آید در «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ». بحث رفع در قرآن تقریباً معادل فارسی را ما هم همین‌جوری استفاده بکنیم به معنی رفعت استفاده می‌کنیم. مثلاً کسی که رفته است کوره را نمی‌گوییم رفعت پیدا کرد می‌گوییم رفت بالا. رفعت یک معنای معنوی است در قرآن. صفحه‌ی ۵۴۳ را بیاورید، صفحه‌ی ۲۰ را هم بیاورید. اول بیاورید ۵۴۳. آیه‌ی یازده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» ای مؤمنین وقتی به شما گفته شد در مجالس «تَقَسَّحُوا» شما در حقیقت وسعت بدهید، جا بدهید. «تَقَسَّحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» خدا جا می‌دهد. این البته می‌تواند عبارت خیلی ساده هم جا دادن تو هیئت‌ها و کلاس و این‌ها باشد. اما در سوره‌ی مبارکه‌ی مجادله اساساً معنی دیگری دارد. این‌ها را که از بسترش جدا می‌کنید، معنی‌اش تضعیف می‌شود. یک عده‌ای بودند کلاً کنار در حقیقت پیغمبر رفت و آمد می‌کردند و هی سلفی می‌گرفتند با پیغمبر، برای اینکه نشان بدهند خیلی نزدیک‌اند. هی می‌گفتند بله ما بودیم خدمت حضرت آقا، فلان. ما در خدمت حضرت آقا این‌جوری بودیم و هی سلفی می‌گرفتند. به عبارتی دور پیغمبر یک جوری چیده بودند که کس دیگری نتواند بیاید که بتوانند «قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ» بتوانند پروژه‌ی نفوذ را رو پیغمبر اجرا بکنند.

می‌دانید که پروژه‌ی نفوذ را پیغمبر می‌خواستند اجرا بکنند که این‌ها یک عده‌ای هستند که «قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ» یعنی امور را منقلب می‌کنند. یعنی پرونده‌ها را اینقدر بالا پایین می‌کنند که تو را نسبت به چیزی حساس کنند. یک موقع خود حضرت آقا فرمودند که من پروژه‌ی نفوذی که می‌گویم، خودم را دارم می‌گویم. این را بدانید که بحث نفوذ در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب و جاهای دیگر در درجه‌ی اول روی کانون خود پیغمبر انجام می‌شود و از بیت پیغمبر انجام می‌شود. سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب و تحریم و فلان و این‌ها اصلاً به خاطر همین است. بعد نفوذ در آنجا این‌جوری نیست که مثلاً بگویند بیا آن گناه کبیره را مثلاً (انجام بده). هر کسی شأن خودش را دارد. به گناهی دعوت نمی‌کنند. راجع به یک نفر یک چیزی می‌گویند، بعد حساس می‌کنند. پرونده می‌برند، پرونده می‌آورند، چه کار می‌کنند، گزارش تهیه می‌کنند، گزارش تهیه می‌کنند، حساس می‌کنند. من یک جایی در مسکو یک موقعی یک کاری داشتم می‌کردم. حالا گفتنی نیست. بعد یک موقع خدمت آقا رسیده بودم. ایشان گفتند آقا تو مسکو داری چه کار می‌کنی؟ بعد دیدم که چی کردند، یعنی یک عده‌ای کلاً کارشان خراب کردن آدم‌هاست انگار. خب حالا ایشان از من سؤال کردند، من هم جواب دادم. ولی کلاً این را بدانید که می‌شود روی مخ همه رفت. روی مخ پیغمبر هم می‌رفتند. هی گزارش می‌کردند، پرونده را عوض می‌کردند. چه کار می‌کردند، یک نفر دیگر را می‌گفتند. همین الان می‌دانم این کارها را می‌کنند یک عده. می‌گویند من می‌گویم تو هم بگو، تو هم بگو، این‌جوری. بعد کار می‌کنند. می‌شود کار روی بیت. این چیز عجیبی نیست. بیت پیغمبر هم این کارها را می‌کرده است. یعنی دشمن این کارها را می‌کند. نفوذی این کارها را می‌کند که

اطلاعات غلط بدهد از این طرف به آن طرف. حالا واقعاً آقا باهوش است ها! هم باهوش است، هم یک ویژگی ای که حضرت آقا دارند، گزارش خوانند. متأسفانه بسیاری از مسئولین گزارش خوان نیستند. در سه لول گزارش می گیرند. گزارشهای صد صفحه ای، هفت صفحه ای، دو صفحه ای. بعد از افراد مختلف (تحقیق میکنند)، آمارهایی بهشان می دهند. برای همین این مسئولین می ترسند جلوی آقا آمار (اشتباه) بدهند. چون که بعداً آقا از کانالهای دیگر آمار می گیرند، بعداً حال این ها را می گیرند که این که گفتی اتاق فلان این جوری نبود و از این موارد مشابه را زیاد دیده ایم. هم باهوش اند، هم مویدند و باتجربه هستند.

ولی می خواهم بگویم این کارها را می کنند. یک چیز طبیعی است که بعضی ها فکر می کنند که نه، حتماً لابد، نه، این جوری نیست حتماً لابد هم در این وسط نیست. روی بیت پیغمبر وقتی کار می کنند، حتماً روی بیت آقا هم کار می کنند و آخرش یک کاری می کنند بیت پیغمبر سوتی بدهد آخرش. یعنی به نتیجه هم می رسند. طرف می گوید نمی دانم چرا هر چه دزدی می شود من متهم می شوم؟ هردفعه از قضا (جنس دزدی) در خانه ای ما هم پیدا می شود. یعنی نتیجه می گیرند در این داستان. اینجا نکته اش این بوده است که چون هی می خواستند خودشان را جزو خصیصین نشان بدهند، در یک لایه ای اجازه نمی دادند، این لایه را می بستند، این حلقه را، همین الان بسیاری از پیرمردهای انقلاب اسلامی همین کار را می کنند. یعنی یک حلقه ای می زنند به صورتی که حلقه ای بعد اصلاً نمی تواند نزدیک بشود. به سختی باید حلقه ها را بشکند و نزدیک بشود که شما یک دید دیگری، یک نظر دیگری، یک فرایند دیگری را بتوانی جلو ببری، می بینی این ها در حلقه های بسته نگه می دارند و این کار، کار قدیمی هاست. یک کار قدیمی است. یعنی قدیمی های انقلاب این کارها را می کنند.

اینجاست که می گویند آقا «تَقْسَحُوا» جا بدهید به جوان ها. جا بدهید. جا بدهید، خدا بهتان جا می دهد. نجسب به میز خدا بهت جا می دهد. خب یک جای دیگری می روی. در یک جای دیگری، در یک فعالیت دیگری. برو خاطرات را ثبت و ضبط کن. (اما) جا نمی دهند. «وَإِذَا قِيلَ اسْأَلُوا فَأَسْأَلُ» وقتی هم که بهت می گویند آقا بلند شو، بلند شو. اگر می گویند فلان کار را بکن، بلند شو. «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» این رفعت را نگاه کنید. خدا مؤمنین را درجه «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» اینجا آن تمیزش افتاده است. افتاده یعنی به قرینه حذف شده است. یعنی «فَأَسْأَلُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» درجه «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». خب این رفعت درجه بالا رفتن در درجات، این به عنوان رفع ازش یاد می شود. حتی اگر با ادبیات قرآن آشنا باشید، صفحه ی ۲۰ را ببینید. این عبارت را من آن موقعی که بحث تغییر قبله و این ها را گفتم، آنجا گفتم ولی حتماً شما یادتان نیست. خودم هم یادم نیست. صفحه ی ۱۲، آیه ی ۱۲۷. «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» این که پایه های بیت را ابراهیم و اسماعیل آوردند بالا، بحث عملگی این ها نیست. یعنی گرچه ممکن است این ها عملگی کرده باشند. خیلی کعبه تا حالا بارها تخریب شده است. تخریب شده، تجدید بنا شده، فلان شده است و همه این چیزا. این است که ابراهیم و اسماعیل این کار را کردند، حالا با تقدیمی که ابراهیم دارد بعد اسماعیل را آن آخر می گوید. این صرف فعلگی این ها نبوده است در این قضیه. گرچه این ها این فعلگی را هم کردند ولی فعلگی خیلی مهم نیست. با عنوان رفع آمده است.

ببینید این فونداسیون را بالا آوردن، من بارها سر بحث اقامه این نکته را گفتم که پروژه ی حضرت ابراهیم بود. پروژه ی حضرت ابراهیم اقامه بوده، نه شریعت. کسانی که حافظ الشریعتند پروژه شان نوحی است به عبارتی. این فعل در حال و هوای نوح است. در صورتی که بعداً حضرت ابراهیم آمد، پروژه اقامت و بالا آوردن و این ماشین را راه انداختن و همه این ها شد. بله، حافظ الشریعه است منتها برای اقامه. آن کسی که حفظ شریعت می کند، مثلاً شما یک انجمن حجتیه حفظ شریعت بکنند. خیلی مراقب تر از حتی خیلی های دیگر. حافظ شریعت هستند به عبارتی. ولی می بینید که کاملاً در یک قطب دیگری می ایستند که آن سمت دوقطبی واقعی است. دوقطبی واقعی این است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» این دوقطبی واقعی است. هر دوقطبی دیگری جعلی است. باید خودش را در این دوقطبی تعریف کند، هر دوقطبی دیگری. یعنی شما چه کرد و بلوچ و نمی دانم فلان و ایرانی و افغانی و اروپایی و این ها، همه این ها «لِتَعَارَفُوا» است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاهُ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» خب این ها «لِتَعَارَفُوا» هستند. «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» خب این اتقاکم چیست؟ این باید در دوقطبی قرار بگیرد. «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» لذا یک شیعه ای ما داریم این کلاً در بغل انگلیسی هاست. این اصلاً با ما نیست اصلاً. یک سنی داریم مال غزه است، دارد پدر مادر این صهیونیست ها در می آورد. این با ما است. این در این دوقطبی قرار می گیرد. اینی که گفتند در سمت درست تاریخ قرار گرفتن این یعنی دقیقاً در سمت درست این دوقطبی ها قرار گرفتن. ما شیعه داریم به شدت حافظ الشریعت است ولی در آن سمت دوقطبی است، او اصلاً با ما نیست. سنی داریم در این سمت دوقطبی است، او با ما است.

دوقطبی های حقیقی

من با طلبه های درس خارج این بحث ولایت می کردم. اساساً شیعه بودن با ولایت بودن یک معنای متفاوتی دارد. من یک موقعی راجع به بحث شیعه ای معارفی با شما صحبت کردم که از زمان امام مجتبی به بعد یک جریانی درست شد به اسم شیعه ای معارفی که اگر یک تعدادی معارف داشته باشی، اسمت شیعه است. معارف شد بیشتر. در صورتی که شیعه از زمان پیغمبر، از زمان امیرالمؤمنین کادری

بود. یعنی به عبارتی رفته بود تو سایت شیعه دات کام ثبت نام کرده بود، مسئولیت پذیرفته بود، کارتت را داشت، می رفت اقداماتش می کرد. اسم این شیعه بود. غیر این اسمش مُجِب بود. حتی تو زمان امام رضا هم همین جوری بود. اگر شیعه ای در حقیقت برود در بغلقبله ای آمالش، مثلاً فرض کنید که اصلاً دنبال این معنا نیست که حالا فرض کنید اسرائیل چه کار کرده و آمریکا چطور است اصلاً شیعه نیست. یا با یک (تعبیری) شیعه ای معارفی است یا به تعبیری مُجِب است بیشتر، شیعه محسوب نمی شود. اگر رفت آن طرف که حتی دیگه اصلاً تو این دوقطبی اصلاً آن سمت دوقطبی ایستاده است. این دوقطبی ها هم حالت طیف دارند. غیر «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همه دوقطبی ها دوقطبی جعلی است. ولو شیعه و سنی. ولو شیعه، سنی. اگر شیعه است، آن طرف است آن طرف دوقطبی است. اگر سنی است این طرف است در این سمت با ما است. سمت درست تاریخ ایستاده است.

من نمی خواهم نقش معارف را بی جا و بی مورد القاء بکنم ولی این دوقطبی ها، آن معارف قرار بوده است زمینه ای بشود برای اقامه. این نکته چیزی است که به شدت بچه هیتی ما لازم دارند این حرف را. می آورند این بحث را در ساقه ها طرح می کنند. در صورتی که این بحث برای تنه ای درخت است، برای ساقه های درخت نیست که بحثش مفصل است. در این بحث قرآنی اش خیلی متفاوت با غیر قرآنی اش است. این بحث ولایت باید قرآنی طرح بشود. حتی به یک نوعی از پلورالیزم می کشد به پلورالیزمی که من گفتم، نه آن پلورالیزم. پلورالیزم چه؟ «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ.....» تو سنی هستی، این طرف ایستاده ای، «أَشِدَّاءُ....» تو اهل نجات هستی. بعضی ها می گویند یحیی سنوار تو را خدا (میرد جهنم). نه، یحیی سنوار می برد جهنم، تو گاو را می برد بهشت. خیلی بعضی ها پُر توقع هستند. ما که مثلاً آن یمنی که زبیدی و فلان و این ها را می برد جهنم، تویی که همین جوری داری برای خودت می روی و می آبی و صرفاً یک اعتقادیمثلاً راجع به اینکه مثلاً ما چند تا امام داریم؟ دوازده تا امام داریم، تازه می گویی بشمار، نمی توانی بشماری و تو را به خاطر همین می برند بهشت. یک انصافی هم بده. یعنی خودت را یک لحظه جای خدا بگذار اگر می توانی. اگر احساس می کنی که یعنی چه؟ آن ایستاده دارد با دشمن اسلام و انسانیت می جنگد، این طرف است، می رود جهنم، اما تو که هیچ کاری نمی کنی (بروی بهشت؟) گفته بودند تو ائمه را می شناسی؟ گفت آره. گفتم بگو ببینم. گفت نه، ببینم می شناسم. در این حدی بعد تو می روی بهشت؟

کجا بودیم؟ «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» از روی فونداسیون آورد بالا. فعلگی نه فقط. یک چیزهایی فونداسیون، یک موقع اقامه می خواهد بشود یک اتفاقی. ماشین را برداشت آورد بیرون. این کار را ابراهیم کرد، انداختش تو جاده. برای همین فرهنگ ما اقامه ای نماز، نه نماز خواندن. برای همین شما در شهادت امام حسین می گوید که «أَنْتَ كَذَّابٌ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ» تو اقامه کردی نماز را. این که شما می بینید که گفتند «إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» اینها اگر کار بيفند دستشان «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» این کارها را اقامه می کنند. بعد می بینید مسجد آنجا اقامه می شود. آنجا فرهنگ کمک اقامه می شود. فرهنگ زکات اقامه می شود و برای این هنجارسازی می کنند که میشود «وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ». یک بار گفتم این دو تا، دو تا است. این چهارتا نیست، این دو تا، دو تا است. دو تایش اصل است، دو تایش فرهنگ سازی این دو تا است.

معنای مفرد بیوت

عنوان رفع یک همچنین عنوانی است خلاصه. من دیگر یک خرده جر بزنم و رج بزنم، سریع تر از این آیات بتوانیم عبور کنیم. ببینید برگردید سوره مبارکه ی نور. «فِي بُيُوتٍ» بیوت هم در قرآن معنی اش این است. ببینید ما درست است بیت به معنای خانه داریم. منتها خانه با یک مفهوم دیگری همراه است. مثلاً شما مثلاً هتل را نمی گوید خانه. هتل یک جایی است محل اقامت است بیشتر. به این عنوان ازش (یاد میشود). معنی خانه معنی است که با خانواده همراه است. با یک پدیده ای به نام زوجیت و خانواده همراه است که یکی از بحث های جدی ای که دشمن به شدت با آن می جنگد، در سوره ی بقره هست آیاتش هم مفصل در همین سوره ی نور عرض کردم. این ها کسانی هستند که «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» اولین کارهایی که می کنند، به جنگ خانواده می روند. الان شما همین که در خود غرب پُر شده است، به نام سینگل پرنس، سینگل پرنس را بعضی ها فکر می کنند یعنی مثلاً، چون ترجمه را تقریباً، می گویند تک والدی و تک والدی یعنی طلاق گرفته اند و مثلاً الان با مامانش دارد زندگی می کند. نه اصلاً تک والد است. این جوری طرف بابا دارد، مامان دارد، معلوم است بابایش کیست، ننه اش کیست، حالا طلاق گرفته اند، با مامانش زندگی می کند. سینگل پرنس یعنی اینکه کلاً خانواده ای وجود ندارد. این معلوم نیست اصلاً باباش کیست و شدید هم هست در نظام غربی و نظام های غرب به شدت زیاد است. مثلاً می گوید من سینگل پرنتم. سینگل پرنس هم یعنی بابا اصلاً معلوم نیست کیست! مامان یک نفر معلوم است کیست، بابایش (مشخص نیست). خلاصه این جوری دارد زندگی می کند. یا مثلاً بابا به مثلاً یک نفری را برداشته آورده، دارد (بزرگ میکند). به این می گویند سینگل پرنس. یعنی تک والدی که ما در ذهنمان است که مثلاً طلاق گرفته است و فلان و این ها، این جوری نیست. با رحم اجاره ای است و چیزهایی است. مدل های مختلف دارند ولی معنی اش این است که چیزی به نام خانواده دیگه وجود ندارد.

این نکته‌ای که خانواده را می‌زند دشمن و من اوایل سوره‌ی نور هم عرض کردم هر جایی را که قرآن دست گذاشته روی این قضیه، از بحث حجاب و عفاف و حیا و فلان و همه این‌ها، نگاه نکن، چشم‌چرانی نکن، فرار نکن، ارتباط نامشروع نداشته باش، به خاطر نه دو تا تار مو فقط، به خاطر این است که خانواده مورد تهدید قرار می‌گیرد. به خاطر چیزی به نام خانواده که اساسش در بهشت اتفاق افتاد. یعنی حضرت حوا در بهشت در حقیقت پیوند خورد به حضرت آدم و عرض کردم هیچ موقع حضرت حوا نیست در قرآن به نام زوج حضرت آدم. یعنی تشکیل خانواده. بیت معنی‌اش این است در قرآن که شما را تبدیل می‌کند به نظام خانواده، والدین. از این نقطه می‌گیرد والدین را می‌برد در یک رحم دیگری به نام رحم‌های ولایی و توصیف یک والدین دیگری که «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» می‌شود رحم‌های ولایی و خانواده‌ی ولایی. یعنی این خانواده‌ی پایه، یک خانواده‌ی دیگری است که به آن می‌گویند رحم دینی. از رحم تبیی می‌روید رحم دینی به عبارتی. برای همین است که در روایات داریم وقتی می‌گویند والدین یعنی ما. «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» این احترام والدین سر جای خودش محفوظ است. ولی یک نکته‌ی دیگر هم دارد که کنار شرک بحث والدین را قید می‌کند. به خاطر اینکه می‌خواهد ترقی کند از این بیت به آن بیت. برای همین یک چیزی ما داریم به نام اهل البیت. شما اصلاً به این واژه دقت کنید. می‌گویند اهل البیت. چرا؟ چون که این‌ها اهل آن بیت هستند. یک معنای معنوی دارد بیت. نمی‌گویم اصلاً معنای مادی ندارد، معنای مادی هم دارد.

شما همین آیه‌ی اول سوره‌ی طلاق را ببینید. این فراموش شده حکم خدا. صفحه‌ی بانصد و پنجاه و هشت. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» عده را نگه میدارند بعد از طلاق «وَأَتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ». ببینید خانم طلاق گرفته دیگر، درست است؟ ولی خدا نمی‌گذارد. می‌داند که این دارد نقض می‌شود حکم صریح خداست که کسی هم به کسی نمی‌گوید. «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ» زنی که طلاق گرفته است حق ندارد از آن خانه خارج بشود و آن خانه را می‌گوید خانه‌ی خودش است «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ» یعنی تو نمی‌توانی خارج کنی از آن خانه، آن هم نمی‌تواند برود بیرون. باید این خانه (بماند) «لَا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» مگر اینکه کار فحشا انجام داده باشد «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» کسی که حدود و خط قرمزهای خدا را رد کند (به خودش ظلم کرده است). بعضی‌ها فکر می‌کنند خط قرمز خدا را رد می‌کنند به خدا لگد زدند. فکر می‌کنند این جوری است. مثلاً الان حال خدا را گرفتند. خدا یک سری خط قرمز دارد بنده‌ی خدا بالاخره نقض می‌شود دیگر بعضی وقتها این خط قرمزا. نه به خودش یعنی خط قرمزهای خودش است به عبارتی. حدود الله خط قرمزهای آدم است که اگر رد کند، «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ». «لَا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» چه می‌دانی شاید بعد از این یک اتفاق خوبی افتاد. این خانم باید با حجاب در آن خانه باشد. حکمش هم همین است. بعد با کمترین شوخی‌شهرستانی این رجوع انجام می‌شود. یعنی لزومی ندارد بگوید رجوع کردم و فلان کردم. لازم نیست. همین جوری روسری‌اش را بکشد، تمام می‌شود. رجوع می‌شود. فکر کن یک خانم نامحرم در خانه بالاخره این اتفاق می‌افتد. «لَا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا».

اینجاها بیوت به معنای همین بیت چیزی که ما می‌گوییم است. یعنی معنی فقهی بیت است. منتهای مراتب از این معنی تجاوز می‌کند و بالا می‌رود و زمینه می‌شود پرش می‌کند به یک معنای دیگری به نام بیت معنوی که در آن والدین معنوی درست می‌شود، والدین دینی درست می‌شود در مقابل والدین تبیی و از آن نقطه شروع می‌کنند و احترام والدین زمینه‌ای است برای پیدایش یک والد دیگری و فهم والدین دیگری که در آن خانواده‌ی بزرگ اهل بیت با هم دیگر جمع می‌شوند و آن موقع سلمان هم می‌شود «مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ». این جوری می‌شود. لذا معنای بیت یک معنای خیلی جدی‌تر از این چیزی است که ما در نظر می‌گیریم راجع به معنای بیت. بعدش دارد این را دیگر آیاتش زیاد است من بخواهم برایتان بخوانم که حتی «إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» همه این‌ها را حساس باشید. اینکه این بیت، نه اینکه این خانه‌ی خشتی گلی، اولین بیت است. یک جایگاهی دارد قبله، امام همه این‌ها یک جایگاهی دارد که من بارها عرض کردم که قبله جهت نیست قبله جهت‌گیری است. قبله نوعی جهت‌گیری است. برای همین قبله را شما می‌خوانید، می‌بینید که شبیه آیات ولایت است. چرا این جوری است؟ شبیه ولایت است؟ بخاطر اینکه قبله جهت نیست اصلاً. بله، شما باید این‌وری بخوانید ولی معنی‌اش یک چیز دیگر است. مثل این می‌ماند که من می‌خواهم با شما حرف بزنم، به صورت شما نگاه می‌کنم ولی من با صورت شما حرف نمی‌زنم، من با شما دارم حرف می‌زنم الان. این بیت، صاحب البیت دارد.

برای همین است که اصلاً در بحث حج شما بیایید سراغ قبله. آیه چیست؟ این است که «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا» یعنی بیایند حج که بیایند پیش تو نه اینکه بیایند پیش این که خشت و گل. «يَأْتُوكَ رِجَالًا» رجالا در مقابل نسائاً نیست، اینجا یعنی پیاده. «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَيَّ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِيَنَّ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» بیایند که «تَهْوِي إِلَيْهِمْ» که هوای به سمت شما را پیدا کنند. که بیایند سراغ امام، دستورات از امام بگیرند. امام دیگر ارائه طریق نکنند. کسی که دستش را می‌گذارد در دست امام، امام کارش ارائه طریق نیست. این کار نشان است. امام کارش «ایصال الی المطلوب» است. اگر کسی دلش را بدهد به دل امام زمان، امام زمان ارائه طریق به او نمی‌کند. یعنی خیلی برود در کار امام زمان و با امام زمان بنند. امام زمان «أَوْحِينَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَتِ» وحی به فعل می‌کند، نه وحی به کار. ما یک وحی به کار داریم، یعنی وحی می‌کنیم فلان کار را بکن. یک وحی به فعل داریم، یعنی خود فعل وحی است. به عبارتی یعنی دست طرف را می‌گیرند، می‌اندازند در یک جایی. امام این کار را می‌کنند. امام این کار را نمی‌کند که بنشینند در اتاق فرمان بگویند خبر برو آن‌ور. این کار

امام نیست، این کار من است. من می‌نشینم اینجا، می‌روم بالای منبر، می‌گویم برو این‌ور، برو آن‌ور. امام که کارش این نیست که. امام نمی‌نشیند در اتاق فرمان، می‌آید در میدان، دست طرف را می‌گیرد، بر می‌دارد، می‌برد، می‌گذارد آن جایی که باید ببرد. یعنی می‌گیرد، می‌کشد، می‌برد.

اگر مقاومت بکند که خب هیچی، می‌رود در فرایند ارائه طریق. اگر مقاومت نکنند شخص، دیگر همین‌جوری می‌کشد، می‌برد دیگر. می‌شود ولی اینجا. یعنی بغلش می‌کند و با سرعت پای امام می‌رود. بعدش هم این هم سرش را روی شانه‌های امام و دیگر به صحنه‌ها نگاه نمی‌کند که داریم درست می‌رویم یا نه. امام یعنی همین دیگر. امام یعنی بزرگراه. این که دارد آن دو تا شهر که سوخته، آن دو تا «وَأَنَّهُمَا لَيَأْمَامُ مُبِينٍ». «لَيَأْمَامُ مُبِينٍ» یعنی سر راه بزرگراه مکه تا شام. امام این است. شما الان می‌خواهید بروید قم، نشان می‌زنید همین‌جوری می‌گوید بییچ دست چپ و این‌ها، می‌رسید به اول اتوبان دیگر خاموش می‌کنید. از کسی قرار نیست سؤال کنید دیگر. همین‌جوری گازش را می‌گیرید، می‌روی دیگر. معلوم است دیگر. این است دیگر. و آن ارائه طریق نیست. ایصال الی المطلوب است. کاری که امام می‌کنند.

لذا باید برسیم به آن بیت معنوی که این نور در آنجا آمده است. این نور در آنجا آمده که «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» در آن بیت ذکر الهی می‌شود. این می‌آید تا بیت که میشود «تَوَزُّوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ»؟ بله. «تَوَزُّوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ» با تلاوت قرآن خانه خود را نورانی کنید. ما خانه را تبدیل کرده‌ایم به هتل. خب یک جایی است که در آن غذا می‌خورند و می‌خوابند. یک این جور جایی است. در صورتی که در روایات ما هم داریم در همین آیات و آیات مشابه همین بحث است که شما گفتند شبیه یهودیان و نصارا و این‌ها نباشید که «صَلُّوا فِي الْكَنَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ عَظَلُوا بِيُوتِهِمْ». که این‌ها خلاصه همه کارهایشان و عبادت‌هایشان را برده‌اند در مساجدشان و کنیسه‌ها و کلیساهایشان و فلان و این‌ها، خانه را تعطیل کرده‌اند. مفهوم خانه، روضه‌ی خانگی، جلسه‌ی قرآن خانگی، دور هم نشستن خانواده، دو خط قرآن خواندن، پدر صدای خود را به قرائت قرآن (بلند کند). نمی‌گویم یک جوری که منجر کند، یک ترتیل بگذارد بخواند خودش. یک کمی خانه معطر از فضای قرآن بشود. بنشینند دور هم دیگر، دو خط قرآن بخوانند. این مهم است. روضه، هنوز ما چیزهایی داریم.

این کارهایی که ما به عنوان بیک پروداکتها می‌کنیم، خانه را دارد از بین می‌برد. مثلاً می‌گویند بریم مجلس، بریم مجلس. یعنی باید بریم یک جایی که هزار نفر، دوهزار نفر آدم است در آن. خب همین الان مثلاً یک شهری مثل دزفول، سه برابر آنچه که در مجلس است، شب‌های قدر در خانه‌ها است. یعنی ملت می‌دانند که آقا در این محل، فلان خانه شب قدر دارند، قرآن سر می‌گیرند، یک نفر صحبت می‌کند، قرآن می‌خوانند، فلان. یعنی بردن در خانه‌ها. این کلاً فضاهای بزرگ خیلی عظیمی که ما درست می‌کنیم، یک مشکل این‌جوری دارد. خانه دیگه به تعبیر روایت «وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُورًا» خانه قبرستان است دیگر. یک جا می‌افتند مثل مرده مثلاً می‌افتند در خانه. این هم که حتماً باید فلان آخوند بیاید تا من مجلس بگیرد، اصلاً این بحثها نیست. یک روضه‌ی خانگی، اگر این احیا بشود، بسیار مهم‌تر از این است که یک مجلس ده هزار نفری بروید. این است که در محله‌تان اگر بتوانید شب قدر برگزار کنید (مهم است). شب قدر را برگزار کنید بعدش هم بروید یک جای دیگر مثلاً. این اولی است از اینکه شما بروید مجلس آقای آیت‌الله فلان، این اولی است. می‌گویم سه برابر آنچه که تو مجلس و مساجد است، در خانه‌ها، در محلات شب قدر برگزار می‌کنند و همه می‌دانند مثلاً امشب در خانه‌ی فلانی در محله‌ی ما شب قدر است. هنوز ما شهرستان‌ها این‌جوری داریم.

خانه همان اولین معبدی است که در آن خانواده شکل می‌گیرد، بهشت شکل می‌گیرد و هر چیزی که خانواده را تقویت کند، آن اولی است. هر چیزی که خانواده را تقویت کند، آن اولی است. از این حالت‌های خیلی بزرگ و عظیم و از این چیزها. در این خانه ببینید، این جوری می‌شود آن موقع در این خانه‌ها «يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ» یاد خدا در این خانه‌ها دارد می‌پیچد. «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ» اینها دارند شب و روز یاد خدا می‌کنند. البته خود شب و روز سر جای خودش مهم است. یعنی صبح که بیدار می‌شود یعنی «عُدُوِّ» و «الْأَصَالِ» یعنی همان موقع نزدیکی‌های خواب، مثلاً نزدیکی‌های غروب و فلان و این‌ها. اینجاها خود این دو زمان و این دو جای خودش یک اهمیت جدی در همین دو زمان ما داریم. این آیات پایانی اعراف را بیاورید. حالا به این معنا نیست که مثلاً ذکر بگویید یک تسبیح بگیرید دستتان نه، بنشینید یک گوشه‌ای یاد خدا، یاد مرگ بکنید، همین. بعضی‌ها یک چیزی را خیلی انگار انقدر سخت و عجیب و غریب می‌کنند که دیگر نمی‌شود دیگر. طرف اسم بجه‌اش را گذاشته بود رستم، خودش می‌ترسید صدایش بزند. بعضی وقت‌ها ما همین کار را می‌کنیم. یعنی می‌گوییم این کار باید بکند، آن‌جوری بکند. می‌گوید اوووو! این دیگه کار خود آقای بهجت است. خب این یک کار ما نیست. نه، نشسته است یک گوشه‌ای یاد خدا دارد می‌کند. این می‌شود که آدم بنشیند فکر بکند، راجع به مرگ فکر بکند، راجع به قیامتش فکر کند. همه این‌ها یاد خداست.

ببینید امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌گویند که «إِعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ نَيْلَةٍ لَمْ يَفْرَحْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعْنُهُ عَلَيْهِ خَسِرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یک روزی است که اگر لحظه‌ای کسی تو این دنیا از دست بدهد، آن دنیا می‌شود حسرت برایش که عجب کاش همین یک لحظه ما استفاده می‌کردیم. چون که دارد به ابدیت پای همین سفره اش می‌نشیند. یک روزی است که انسان بابت هر کارهای چرت و

پرتی، حالا کار گناه که هیچ، کارهای چرت و پرتی هم که می‌کند، همش «و اندرهم يوم الحسرة» یعنی همین است. خیلی وقت‌ها این سیم وصل شدن‌ها اصلاً احتیاجی به این ندارد که آدم حتماً مفاتیح را باز بکند و دعای کمیل را بردارد، بیاورد و نمی‌دانم چی. اصلاً لزومی ندارد این‌ها. بنشین یک گوشه‌ای. ممکن است حتی خانواده هم هستند. یک لحظه سیم را عوض کن. یک درد و دلی با امام زمان. ما امام داریم. خودشان فرموده‌اند «إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ». ما در حقیقت شما را فراموش نمی‌کنیم. ما همش شما یاد ما هستید. خب حالا همین جوری که نشسته است امامی که یاد او هست، دارد به او فکر می‌کند. ما به امام فکر نکنیم. امام چی که اینجا است و نگاه می‌کند به کار آدم، به حال آدم. می‌داند من چه می‌خواهم. حالا هر که، من که نمی‌توانم. خیلی از چیزهایی که می‌خواهم بگویم به آدم‌ها و توقع دارم. ولی اماممکه می‌توانم بگویم. بگویم من مشکل فلان دارم. مشکل اخلاقی این جوری دارم. خودم هم بدم می‌آید. امام خودت درستش کن. دیگر خودت درستش کن. برای همین است که یکی از توصیه‌های خیلی جدی امثال آقای جاودان و این‌ها می‌گویند بروید در حرم‌ها، به مشهد بروید، نجف بروید، یک گوشه‌ای بنشینید. به هیچ چیزی هم فکر نکنید، هیچی هم نخواهید. فقط نت را وصل کن، بگذار روی داندلود دیگر. بعد دیگه خودشان بلدند چه داندلود کنند رویت. خب وایستا آنجا مثلاً. ما یک موجود ضعیفی هستیم، می‌نشینیم وامام، امام ماست. همین این جوری. این است که «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» منظور یک کار عجیب و غریبی نیست.

نگاه کنید آیه‌ی ۲۰۴ به بعد را ببینید. بعد «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ؛ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» صفحه‌ی ۱۶، آیات پایانی سوره‌ی اعراف. وقتی قرآن قرائت می‌شود «فَاسْتَمِعُوا لَهُ؛» خوب گوش بده و «وَأَنْصِتُوا» أَنْصِتُوا به معنای این است که یک حرف جلوتر نداشته باش. انصات کردن به معنای خاموش شدن نیست. خاموشی ظاهری. این است که راجع به ملائکه داریم. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» همین را در، زیارت جامعه راجع به اهل البیت داریم. اینها قول سابق ندارند، نظر من ندارند. من نظرم این جوری است. فارابی یک چیزی دارد، بعد از اینکه افتاد در کار غزالی و افتاد در کار عرفان، این را می‌گوید که من عهد کردم مناظره نکنم. من این را خیلی پسندیدم. اصلاً من هیچ موقع مناظره نمی‌کنم. مناظره یعنی اینکه من مهم‌تر از حق هستم. گاهی اوقات آدم می‌رود در مناظره، ببیند بالاخره مریدان هم از این طرف و آن طرف هستند و انسانی که مناظره می‌کند، نوعاً (می‌گوید) نظر من، نظر من این است که من نظرم چیست. خب نظر من فلان چیز است. لذا این‌ها قول سابق ندارند. یعنی حرف ندارد برای خودش که می‌خواهد حرف‌هایش را متوجه بشود از قرآن در بیاورد. کلاً هیچی ندارد.

به تعبیر دعای کمیل آخرش است که: «أَرْحَمَ مَنْ رَأَسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ» من یعنی هیچی ندارم الا همین هیچی. دست خالی آمده‌ام می‌نشینم سر سفره‌ی قرآن بخورم. بعضی‌ها غذای خودشان را می‌آورند سر سفره‌ی قرآن می‌خورند. نه، بیا سر سفره‌ی قرآن بگو که بهت تعارف کنند. دلت هم وصل کن به امام زمان، یک چیزی بگو بهت بدهند. این خودش یکی از بهترین راه‌های بحث‌های تفسیری است. خودت از خودت ابداعات نکن که ابداع کنی، بعد بروی می‌بینی که مثلاً الان قرآن چی می‌گوید. انصات یعنی همین. اینی که در آن آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات، همان موقعی که سوره‌ی حجرات می‌گفتند این که می‌گوید «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» ببینید این نیست کسی که صدایش را بیاورد پایین‌تر، مثلاً تن صدایش را بیاورد پایین‌تر. کسی است که قلب ممتحنه و تقوا دارد. نه، جلو پیغمبر صدایت را ببر. یکی تو، یکی من. نظر شما نظر من این است (نداریم). جلو پیغمبر صدایت را بیاور پایین. یعنی این حالتی که من قول سابق دارم، من هم نظر دارم، شما هم نظر بدهید. حالا بنشینیم با هم مناظره کنیم ببینیم نظر که بهتر است، این حالت، حالت خوبی نیست. انصات یعنی همین. خودت را خالی بکن، ببین چه می‌گویند. طرف هرکاری میکرد بچه‌اش را بخواباند، لالایی بخواند، «لالا لالا لالا» این بچه نمی‌خوابید، باز میگفت «لالا لالا لالا لالا لالا». این بچه نمی‌خوابید. آخر گفت زر زن، خودم می‌خواهم. یعنی اینکه به هر جهت‌باز حرف زن، ببینم چی می‌گوید. حرف زن اینقدر. هی بخوای جلوی حرف خدا حرف بزنی.

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا» خدا را درخودت این جوری یاد «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا» با حالت تضرع، «وَخِيفَةً» با حالت آهسته، «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» اصلاً بدون حالت جهر. یعنی حرف بلند بلند «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» صبحگاهان، شبگاهان، فلان و این‌ها هم می‌تواند تداومی باشد ولی این دو بخش خودش مهم است. «وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِينَ» که اگر این کار را نکنی جزو غافلین می‌شوی. یک دور آدم باید این گیج‌ها را مجدد تنظیم بکند و فلان بکند. من از یک خلبان بود، آورده بود در کاکیت (پرسیدم در مورد) گیج، گفت ما یک دستگاهی داریم، هر چند وقت به چند وقت باید این گیج‌ها را با آن گیج اصلی تنظیمش کنند. وگرنه گیج‌ها خراب است. یعنی همین جور که کار می‌کنی، خراب می‌شود. یعنی اور حال می‌کنند این گیج‌ها را درست می‌کنند دیگر. وگرنه هی استفاده می‌کنی به هر جهت شارژش تمام می‌شود. مثل این موبایل‌ها باید بزنی به شارژ آخرش. بعد «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» این طور میشود عند ربک. آنجا «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» رزق است. «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» این میشود عبادت «وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ» این‌ها کسانی‌اند که اهل سجده و اهل تواضع و اهل فلان و اهل. این حالت که «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» این را حتماً باید داشته باشیم ما صبح هنگام و

شب هنگام. صبح هنگام بیسیمت را وصل کن. من نمی گویم حتماً آل یاسین از اول تا آخر بخوان، دعای عهد را از اول بخوان. همین مضمونش را بخوان.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا». حالا من با شما امام زمان پیمان می بندم. اگر هم مردم «فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتِرًا كَفِّي» حالا مضمونش را بگو. همین جوری بنشین یک گوشه ای بگو من عهد می بندم که امروز کلاً با شما باشم و هی تجدید عهد بکن. از آن ور می خواهی بخوابی باز هم همین جوری تجدید عهد کن. از سر قضیه سریع نگذر. یک آیت الکرسی بخوان. «فی نفسک» خیلی مهم است. «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا» به حالت خاکساری، اگر اشکی در آن باشد که خب بهتر. این تضرع همیشه در خیلی از وقت ها همراه با گریه کردن و اشک و این هاست که این ها دیگر همین جوری است. این می شود انسان نورانی، خانه نورانی. بعد ما فکر می کنیم یک کار دیگری هم است می شود کرد. ببینید «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این خیلی حرف مهمی است. هر چقدر می گذرد، آدم می بیند که این کسانی که از یک راه های دیگری می خواهند به اطمینان قلب و آرامش برسند، نمی شود. یک جغجغه ای می شود چیزیش بکند. دیده اید بچه ها را که شیر می خواهند. مثلاً دادند دست بابا نمی داند چه کار بکند، هی پستونک می کند، حواس بچه را پرت می کند، باز دوباره بچه فریاد می زند. مخب این به خاطر چیست؟ این بچه ها شیر می خواهند دیگر. بابا شما با جغجغه و پستونک و این ها همین جوری یک نیم ساعتی میتوانید بچه را سر کار بگذارید، ولی بچه شیر می خواهد دیگر. این دل فقط به یاد خدا آرام می گیرد و آرامش پیدا می کند. با خدا بودن تحمل سختی ها را این جوری می کند و همه این ها هی فکر می کنند نه، تو برو ورزش کن. ما مخالف ورزش نیستیم. می گوید نه، تو باید بروی زیانت را قوی کنی. طرف آمده بود می گفت به من گفتند تو باید بروی زیانت را قوی کنی. چه ربطی دارد؟ خب زیانت را قوی کن دیگر. چه ربطی به آرامش دارد؟ که آدم زیانش را قوی بکند. نمی دانم، برو ورزش کن، برو تو طبیعت و نمی دانم از این چیزها. این ها هم خوب است آدم برود تو طبیعت ولی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» می دانید که این تقدیم (؟ ۴۰:۱۵) اصطلاحاً یعنی مفید حصر است. نه اینکه دل به یاد خدا آرام می گیرد. فقط دل به یاد خدا آرام می گیرد. فقط با یاد خدا این اتفاق می افتد. با قرآن، با خدا بودن این اتفاقات برای آدم ها می افتد. بعد هی توصیه های فلان، مواد مخدر، فلان قرص، نمی دانم چه چه آرام بخش این است، این جوری است و فلان. نه ما مخالف با قرصیم، نه با طبیعتیم، نه با زیانیم، نه با ژیمناستیکیم، نه با نمی دانم پیلاتس، هم این کارها خوب است، ولی دل به یاد این ها آرام نمی گیرد. لذا طرف می آید هی می گوید من این کار را کردم، نشد. آن کار را کردم، نشد. نشد. خوب نمی شود. معلوم است که نمی شود. ما را این جوری نیافریده اند. ما را یک جوری آفریده که فقط با یاد خدا آرام بگیریم. این جوری ما را آفریده اند.